

عیسی مسیح را به خاطر دار، که از نسل داوود بود و از مردگان برخاست؛ این است انجیل من، 9 که به خاطرش در رنجم، تا بدان حد که چون مجرمان به زنجیرم کشیده‌اند. اما کلام خدا در زنجیر نیست. 10 پس همه چیز را به خاطر برگزیدگان تحمل می‌کنم تا آنان نیز نجاتی را که در مسیح عیساست، با جلال جاودانی به دست آورند. 11 این سخن درخور اعتماد است که: اگر با او مردیم، با او زندگی هم خواهیم کرد. 12 اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد. اگر انکارش کنیم، او نیز انکارمان خواهد کرد. 13 اگر بی‌وفا شویم، او وفادار خواهد ماند، از آن رو که خویشتن را انکار نتواند کرد.



وقتی پولس دومین نامه‌اش را به تیموتائوس نوشت، در دومین حبس خود بود. این بار، شرایط به طور قابل توجهی بدتر از بار اول بود. بسیاری از دوستان، او را رها کرده بودند، از ترس اینکه آنها نیز زندانی شوند. اما برخی وفادار ماندند.

پولس شنلی را که کسی از بیرون آورده بود محکم دور خود پیچید و آریستارخوس را دید که روبرویش نشسته است. او به این افراد عزیز که در کنارش ایستاده بودند فکر کرد و سرشار از قدردانی عمیق شد. آریستارخوس یک رومی ممتاز مانند پولس نبود، بلکه یک مقدونی بود. او خود را در کنار پولس قرار داده بود و نه تنها از گرمای شنلی، بلکه از غذایی که از بیرون دریافت می‌کردند نیز بهره‌مند می‌شد. در کنار آریستارخوس یک برده نشسته بود. او بدون هیچ حقی بود. با این حال، او نیز در آن جامعه کوچک در سلول سرد پذیرفته شده بود. هر سه نفر سرنوشت یکسانی داشتند. به احتمال زیاد، آنها مدت زیادی زنده نمی‌ماندند، و به زودی اعدام می‌شدند.

در چنین شرایطی، تمام زندگی بسیار واضح‌تر از قبل دیده می‌شود، گویی از طریق یک ذره‌بین. پولس به زندگی سابق خود به عنوان یک خاخام وفادار فکر کرد. و بار دیگر با یادآوری ملاقات شگفت‌انگیزش با مسیح زنده در جاده دمشق، لرزه بر روحش افتاد. آن تجربه همه چیز را تغییر داده بود. او به سختی زندگی آرام و ممتازی را که زمانی پشت سر گذاشته بود، به یاد می‌آورد. برای او، زندگی در مسیح و ارتباطش با او از هر چیز دیگری مهم‌تر بود.

او در گوش آریستارخوس زمزمه کرد: «آن را گرفتی؟» آریستارخوس گفت: «بله،» و یک تکه کاغذ کوچک و یک قلم به او داد. پولس شروع به نوشتن کرد. او به زندانیان دیگر نگاه کرد و به جامعه مسیحی فکر کرد که دائماً در معرض تهدید بود. بله، کلیسا نیز مانند گروه کوچکی از زندانیان بود — به نظر می‌رسید که به سوی مرگ می‌رفت. و سپس چیزی نوشت که او را بسیار تکان داد: زندگی در مسیح، که از هر چیز دیگری برتر بود.

او عمیقاً تلاش می‌کرد که انجیل مسیح زنده، که در جاده دمشق با او ملاقات کرده بود، با همه مردم به اشتراک گذاشته شود. این همچنین دغدغه او بود که به تیموتائوس بنویسد. او با کسی که همه چیز را تغییر داده بود شروع کرد — مسیح قیام کرده. زیرا این بسیار مهم است:

«عیسی مسیح را به یاد داشته باشید که از مردگان برخاست، از نسل داوود.»

رستاخیز عیسی مسیح، عنوان و تعریف کل رسالت رسول و کلیسا به طور کلی است، و همچنین شامل رنج شخصی است که پولس مجبور به تحمل آن بود، به ویژه در زندان. بدون این رستاخیز، همه چیز صرفاً پوسته‌ای توخالی است. یا همانطور که او در نامه خود به قرنتیان نوشت: «بدون رستاخیز، ما بدبخت‌ترین مردم هستیم.»

رستاخیز عیسی مسیح قدرت خداست. قدرتی که نه تنها ۲۰۰۰ سال پیش اتفاق افتاده بود بلکه از دیوارهای سرد زندان رسول عبور کرد. در رد قلم او جاری شد. رستاخیز، سخنان او را شکل داد و به آنها جان بخشید — به طوری که این سخنان قرن‌ها مورد ایمان، موعظه، دعا، رنج و زندگی قرار گرفته اند.

جماعت عزیز، وقتی امروز می‌گوییم: «او واقعاً برخاسته است!»، این یک عبارت توخالی نیست. یعنی رستاخیز عیسی مسیح در زندگی من نیز نفوذ کرده و آن را تعریف می‌کند.

امروز، می‌خواهم توجه شما را به یک تصویر خاص جلب کنم. انجمن همسایه ما، «کارگاه خلاقیت»، یک پارچه محراب زیبا به ما هدیه داده است که اکنون در محراب آویزان است. همچنین می‌توانید آن را در برگه مراسم خود ببینید. اگر به آن نگاه کنید، یک شاخه خار خواهید دید. این ما را به یاد تاج خاری می‌اندازد که خداوند ما عیسی مسیح بر سر داشت. سخت، خشک، بی‌جان. و با این حال درست در انتهای شاخه، تقریباً پنهان: یک شکوفه.

این شکوفه هنوز تمام درخت نیست. درخت هنوز پنهان است. تنها چیزی که می‌بینید یک خار سخت و پژمرده است و به نظر می‌رسد چیز دیگری آنجا نیست. اما وعده در شکوفه نهفته است. این شکوفه فقط زندگی جدید را نشان نمی‌دهد، بلکه آن را اعلام می‌کند. رستاخیز را باید به همین اندازه ملموس در زندگی درک کرد. پولس در زندان چیزی جز سرما، رطوبت و مرگ پیش رو نمی‌دید. اما شکوفه رستاخیز همه چیز را تغییر داد. رستاخیز را باید اینگونه درک کرد: نه به عنوان یک امید دور، بلکه به عنوان وعده‌ای که از قبل شکوفا شده است، در میان خشکسالی.

پولس رستاخیز عیسی مسیح را به روشی بسیار واقعی درک کرد. همانطور که زندگی وارد اندام‌های عیسی مسیح شد. ابتدا قلب شروع به تپیدن کرد، سپس نفس کشید، سپس اندام‌ها، سپس شخص زنده و جدیدی که از مرگ شفا یافته برخاست. پولس نیز آغاز زندگی جدید هر مسیحی را اینگونه درک کرد. این آشکار است: هر که با مسیح مرده باشد، با او نیز برمی‌خیزد. و این فقط وعده‌ای برای آینده نیست، بلکه برای زندگی واقعی است که اکنون در حال جوانه زدن است.

به همین دلیل است که پولس، در میان شرایط وحشتناک زندان، کمی قبل از مرگش، توانست چنین جمله‌هایی سرشار از امید و ایمان بنویسد.

و دقیقاً همان چیزی که پولس در سلول خود تجربه کرد، همین قدرت رستاخیز که در تاریکی و سرما نفوذ می‌کند، امروز در میان ما در حال وقوع است. زیرا امروز برادرمان ساسان تعمید یافت.

پولس نمی‌خواهد رستاخیز و زندگی جدید در مسیح را فقط به صورت انتزاعی توضیح دهد، بلکه آن را به طور بسیار ملموس به وضعیت تیموتائوس و هر یک از ما مرتبط می‌کند. هر کسی که در مسیح است، فقط از یک فلسفه جدید پیروی نمی‌کند و خود را به رعایت احکام خاصی متعهد نمی‌کند. هر کسی که مسیحی است، می‌میرد و دوباره متولد می‌شود. مردن در ابتدا تصویر مثبتی به نظر نمی‌رسد، به خصوص وقتی که یک کودک خردسال تعمید داده می‌شود و قرار است درست در ابتدای زندگی «بمیرد.» منظور این است: هویت ما کاملاً متفاوت می‌شود. هر کسی که می‌میرد، دیگر همان شخص قبلی نیست. هر کسی که در تعمید می‌میرد، دیگر متعلق به خود نیست، بلکه کاملاً تحت مسیح است.

ساسان هنوز ساسان نامیده می‌شود و زبان، فرهنگ و ویژگی‌های شخصی خود را حفظ خواهد کرد. اما او، به همراه تمام زبان و فرهنگش، اکنون تحت حکومت خداوند ما عیسی مسیح است. او هویت جدیدی دریافت کرده است.

ساسان عزیز، می‌توانی این را به روشی مشابه شهروندی در نظر بگیری. اگر شهروندی آلمان را داری، پس دولت آلمان مسئول توست. می‌توانی از آن انتظار حمایت و مراقبت داشته باشی، اما تعهداتی نیز داری: پرداخت مالیات، اطاعت از قانون. این برای ما مسیحیان قابل مقایسه است. از طریق تعمید، شهروندی جدیدی دریافت می‌کنیم. اما بسیار مهم است که این شهروندی چیزی نیست که کسی درخواست کند یا آن را به دست آورد. این یک هدیه است. این، تعمید را از هرگونه تابعیت زمینی متمایز می‌کند. از سلطه گناه و مرگ، ما به سلطه مسیح منتقل شده‌ایم، نه از طریق تلاش‌های خودمان، بلکه از طریق فیض او. مانند هر شهروندی برای تو نیز یک سؤال مطرح می‌شود: چگونه به عنوان کسی که اکنون متعلق به اوست زندگی کنی؟ زندگی خود را به چه سمتی هدایت کنی؟

البته، همه چیز در این مسیر تغییر می‌کند. همه چیز یکسان نمی‌ماند. همانطور که پولس پس از تعمید، مسیر کاملاً متفاوتی را در زندگی خود آغاز کرد، زندگی ما به عنوان مسیحیان نیز مسیر جدیدی را در پیش می‌گیرد. زندگی ما مانند سوزن قطب‌نما است. مهم نیست آن را به کدام سمت بچرخانید، همیشه به سمت شمال اشاره می‌کند. با همسو شدن با مسیح، جهت واقعی خود را پیدا می‌کنیم.

آیا شاخه خاردار روی پارچه محراب را به خاطر دارید؟ در انتهای شاخه، شکوفه‌ای وجود دارد. می‌داند چه چیزی قرار است بیاید. و آن را اعلام می‌کند. آرام، بی‌سروصدا، بی‌وقفه.

در مورد ما نیز همینطور است. مسیر می‌تواند خاردار و پر از اشک باشد. ما کلام خدا را می‌خوانیم و در آن می‌بینیم که زندگی جدید در مسیح برای ما چه معنایی دارد. و گاهی اوقات باید این حقیقت تلخ را تجربه کنیم که زندگی ما همیشه با آنچه مسیح از ما می‌خواهد همسو نیست. این ما را غمگین می‌کند. و دقیقاً به همین دلیل است که ما پیوسته به سوی مسیحی که حقیقتاً به او تعلق داریم، بازمی‌گردیم. توبه می‌کنیم، در شام خداوند شرکت می‌کنیم، مسیح را از طریق کلامش می‌جوییم.

اما در انتهای شاخه، تقریباً پنهان و کاملاً نامحسوس، شکوفه‌ای جدید پدیدار می‌شود. به آینده اشاره دارد. می‌داند چه چیزی قرار است بیاید: زندگی جدید. رستاخیز. حیاتی در مسیح، در زندگی او. آمین.